

نظام‌های موجه محمولی کریپکی و مسأله ذات‌باوری

مهناز امیرخانی*

چکیده

منتقدان منطق‌های موجه محمولی معتقدند که یکی از اشکالات مهم این منطق‌ها، این است که به «ذات‌باوری» می‌انجامد. سول کریپکی به شیوه خاصی درصدد دفاع در برابر این اتهام برآمده و معتقد است که می‌توان نحوه‌ای از ذات‌باوری را پذیرفت، بدون این‌که به تناقض بینجامد. البته کریپکی در نظام اصلاح‌شده خود، از ذات‌باوری فاصله بیشتری گرفته و توجیه دقیق‌تری را ارائه می‌نماید. این مقاله ضمن بررسی معنای ذات‌باوری، به تطبیق آن با نظام‌های موجه محمولی کریپکی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: ذات‌باوری، منطق موجهات محمولی، نظام اول کریپکی، نظام دوم کریپکی.

مقدمه

«ذات‌باوری» مانند بسیاری اصطلاحات دیگر در حوزه فلسفه، کاربردها و معانی متفاوتی دارد. آنچه عمدتاً در بحث منطق موجهات مورد نظر است، ذات‌باوری متافیزیکی است که مربوط به کلیه موجودات جهان می‌شود. این دیدگاه هستان‌شناختی در صدد توجیه تمایز میان اشیاء است و این تمایز را به سبب تفاوت ذوات آنها می‌داند. طبق این نظریه، هر شیء دارای خصوصیتی ذاتی (که ملاک حفظ ثبات و اینهمانی آن است) و خصوصیتی عرضی (که قوام هویت و ذات شیء بدان وابسته نیست) می‌باشد. مخالفین ذات‌باوری، طبقه‌بندی اشیاء بر اساس خصوصیات ذاتی و عرضی را نمی‌پذیرند و تمایز میان خصوصیات اشیاء را امری ذهنی (subjective) و مرتبط با خواسته‌ها و انگیزه‌های انسانی می‌دانند.

* استادیار دانشگاه الزهراء amirkhani@alzahra.ac.ir

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۵، تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۱۷

نظریه ذات‌باوری متافیزیکی به دیدگاه‌های ارسطو باز می‌گردد، هر چند که بحث از ثبات و تغییر امور عالم، قبل از او نیز توسط فیلسوفان یونان مطرح بوده است. از نظر ارسطو اشیاء دارای ذات (essence) و یا جوهر (ousia/substance) هستند و این ذات قابل تعریف است، ولی افراد خارجی تعریف‌ناپذیرند. مراد از تعریف ذات در نظریه ارسطو، ذات نوعی (kind essence) است و نه ذات فردی (individual essence). بر این اساس هر موجودی از جهان، دارای ذات و ماهیت خاص خود است و انسان نیز با معرفت به ذات اشیاء، شناخت حقیقی نسبت به آنها پیدا می‌کند. (ارسطو ۱۳۷۹: b ۱۰۲۹)

نظریه ذات‌باوری ارسطو تا قرن‌ها پس از او در میان فیلسوفان و منطق‌دانان مسلمان و فیلسوفان قرون وسطی همچنان مورد پذیرش بود. اولین برخوردها با این نظریه، با جریان تجربه‌گرایی در غرب آغاز شد. فیلسوفان تجربی با انتساب ضرورت یا امکان به اشیاء مخالف بودند، زیرا اعتقاد داشتند که از طریق تجربه و حواس نمی‌توان به آن دست یافت. «جان لاک»، «تامس هابز» و «دیوید هیوم» از مخالفان جدی ذات‌باوری تلقی می‌شوند. اما سول کریبکی در اواخر قرن بیستم، مجدداً این بحث را احیا کرد و بسیاری از نظریه‌های فلسفی، معنایی و منطقی او مبتنی بر همین دیدگاه است؛ نظریه دلالت، نسبت اینهمانی، نسبت ضرورت، هستان‌شناسی جهان‌های ممکن و... همگی پیوند وثیقی با ذات‌باوری وی دارد. تقریر جدید کریبکی از ذات‌باوری، اشاره به «ذات فردی» است. یعنی افراد مندرج تحت یک نوع نیز دارای ذات مخصوص به خود هستند که این خصوصیات و اوصاف، آنها را از بقیه افراد آن نوع متمایز می‌کند.

بر این اساس، روشن می‌شود که ذات‌باوری، در دو مرتبه و سطح مختلف، قابل بررسی است. گاهی درباره وصف‌های یک فرد (individual) سخن می‌گوییم و آنها را به دو دسته ذاتی و عرضی تقسیم می‌کنیم. در این جا یک شیء را مورد تحلیل قرار داده‌ایم و با ذات فردی (individual essence) سروکار داریم. ولی گاهی درباره اوصاف یک نوع (kind) سخن می‌گوییم و آنها را به ذاتی و عرضی تقسیم می‌کنیم. در اینجا به تحلیل یک نوع یا اسم‌های عام - ناظر به انواع طبیعی - پرداخته‌ایم و با ذات کلی (universal essence) سروکار داریم. «ذاتی» در این مرتبه، به معنی وصفی است که همه اشیای هم‌نوع، ضرورتاً دارای آن هستند؛ ولی «ذاتی» در ذات فردی، وصفی است که ذاتی همان فرد مشخص بوده و او ضرورتاً واجد آن است. به این ترتیب، کریبکی در هر دو سطح مذکور، ذات‌گرا محسوب می‌شود.

در ذات‌باوری ارسطویی یا سستی، صفات شیء به ذاتی و عرضی تقسیم می‌شد و در این تقریرها، از تعابیر زمانی برای تبیین صفات مذکور استفاده می‌گردید: صفات ذاتی، همواره (در همهٔ زمان‌ها) همراه شیء هستند، ولی صفات عرضی، تنها برخی اوقات همراه شیء‌اند و صفات ذاتی - برخلاف صفات عرضی - هیچ‌گاه قابل انفکاک از شیء نیستند. امروزه برای تبیین دقیق‌تر این مفاهیم از تعبیر جهان‌های ممکن بهره می‌گیریم که بدان خواهیم پرداخت.

ذات‌باوری و نظریه دلالت کریپکی

نظریهٔ علی کریپکی در باب دلالت، اسم خاص را دال ثابت (rigid designator) بر «افراد» و اسم عام (منسوب انواع طبیعی) را دال ثابت بر «انواع طبیعی» می‌داند (Kripke, 1971: 78-83). یعنی نام خاص «فردوسی» که در جهان واقع بر فرد معین و مشخصی دلالت می‌کند، در جهان‌های ممکن دیگر نیز بر همان فرد دلالت دارد و مدلول آن در هر جهان با مدلولش در جهان دیگر دارای نسبت اینهمانی است. اسم عام «طلا» نیز که در جهان واقع بر نوع معین و مشخصی دلالت می‌کند، در هر جهان ممکن دیگر نیز بر همان نوع دلالت دارد. هر کدام از نام‌های خاص و عام در جهان واقع، دارای ویژگی‌ها و وصف‌هایی هستند. سؤال این است که آیا این ویژگی‌ها و اوصاف، در طول جهان‌های ممکن، همواره همراه این نام‌ها باقی می‌مانند یا خیر؟ از آنجا که نظریهٔ دلالت کریپکی نقش «معنادهدگی» (giving the meaning) اوصاف را در دلالت اسامی بر مدلول‌شان باور ندارد، و نیز نقش «تثبیت‌کنندگی» (fixing the reference) اوصاف را در دلالت اسامی بر مدلول‌شان در همهٔ جهان‌های ممکن نمی‌پذیرد، پس وجود مدلول‌ها در جهان دیگر را بدون برخورداری از اوصافی که در جهان واقع دارند، مجاز می‌شمرد (Kripke, 1980: 94-5). یعنی مدلول «فردوسی» در جهان ممکن دیگری می‌تواند سرایندهٔ شاهنامه نباشد و یا مدلول «طلا» می‌تواند جنس، رنگ، سختی و... خصوصیات دیگری داشته باشد. باید توجه کرد که چنین دیدگاهی با نگاه «دال ثابت» بودن این اسامی بر مدلول‌شان نیز هماهنگ است. یعنی این که در عین برقراری اینهمانی میان این مدلول‌ها در جهان‌های ممکن، لزوماً صفات و خصوصیات یکسانی میان آن‌ها برقرار نیست (Kripke, 1980: 54-6).

با اندکی تأمل، در می‌یابیم که چنین رویکردی با نظریهٔ متافیزیکی ذات‌باوری نسبت زیادی دارد. زیرا بر اساس آن، هر شیء دارای ذات و جوهر ثابت و پایداری است که بدان شناخته می‌شود و با برقراری آن، اینهمانی شیء در جهان‌های ممکن برقرار می‌گردد. ولی

در کنار آن خصوصیت ثابت، ویژگی‌های ناپایدار و عارضی نیز وجود دارند که از جهانی به جهان دیگر تغییر می‌کنند. آنچه بیان شد کاملاً با نظریه ذات‌باوری هماهنگ است و معادل این است که بگوییم اشیاء دارای صفاتی ذاتی و عرضی‌اند. به عنوان مثال اگر وصف «سراینده شاهنامه» برای فردوسی عرضی باشد، بدین معنی است که فردوسی در جهان واقع دارای این وصف است و چه بسا که در جهان ممکن دیگری فاقد آن وصف باشد، ولی همچنان فردوسی باقی بماند. به علاوه روشن می‌شد که وصف‌های ذاتی هر شیء نسبت به آن ضروری هم هستند، زیرا بنا بر تعریف، این شیء در هر جهان ممکنی که وجود داشته باشد، واجد آن صفات نیز خواهد بود و این همان تعریف ضرورت است. شاید بتوان به طور خلاصه گفت که در نظریه دال ثابت، مدلول برخی عبارات زبانی در هر جهان ممکن ثابت است و در نظریه ذات‌باوری، برخی ویژگی‌ها و صفات اشیاء در هر جهان ممکن ثابت می‌باشد (Wolfram, 1990: 55-67).

ذاتیات پیش‌پافتاده (trivial) و ذاتیات غیر پیش‌پافتاده (non-trivial)

ذاتیات پیش‌پافتاده، وصف‌هایی ضروری هستند که درباره همه اشیاء صدق می‌کنند و هر یک از اشیاء دارای آن ویژگی‌هاست. این ویژگی هم افراد را در برمی‌گیرد و هم انواع را. خودهمانی (self-identity) یا اینهمانی شیء با خودش، از وصف‌های ذاتی پیش‌پافتاده است که همه اشیاء دامنه سخن را فرامی‌گیرد. انواع ضرورت‌های منطقی مثل $A_x \vee \sim A_x$ یعنی دارای وصف "A بودن یا A نبودن" نیز ذاتی پیش‌پافتاده برای همه اشیاست و هیچ شیئی نمی‌تواند فاقد آن باشد. چنین ذاتیاتی مورد قبول همگان است. حتی مخالفان ذات‌باوری نیز در وجود چنین صفات ضروری در اشیاء مناقشه نمی‌کنند (Forbes, 2000: 4).

مبحث اختلافی در «ذات‌باوری» ذات پیش‌پافتاده است. موافقین ذات‌باوری به وجود چنین صفات ضروری در اشیاء و انواع اذعان دارند. به عنوان مثال، کریبکی ذات‌باوری غیر پیش‌پافتاده را هم در افراد و هم در انواع قائل است. هر ذات فردی دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که در افراد دیگر همان نوع وجود ندارد و همچنین هر ذات نوعی نیز به واسطه خصوصیات و اوصاف ویژه‌اش از بقیه انواع، متمایز می‌گردد. مثال‌ها و توضیحات بیشتر در بحث اسم‌های خاص و عام آمده است.

کواپن و مسأله ذات‌باوری

یکی از ایرادهایی که به منطق موجهات گرفته می‌شود، این است که به نظریه ذات‌باوری می‌انجامد. نظریه ذات‌باوری قائل به امکان تمیز صفات ضروری از بقیه صفات است. مخالفین معتقدند که سخن گفتن از صفات ضروری امری گیج‌کننده، بی‌معنا و غیرقابل دفاع است. برای تبیین بیشتر محل نزاع، لازم است ابتدا نشان دهیم که صفات در منطق موجه مسوّر چگونه معرفی می‌شدند. برای نمونه بحث را با نظام موجه محمولی S5 در نظام اول کریپکی شروع می‌کنیم. در این نظام، فرمول بارکان معتبر است و ثوابت فردی (individual constants) در حکم نام‌های ارجاعی محسوب می‌شوند.

کواپن سردمدار مخالفت با منطق موجهات محمولی، ذات‌باوری را از بزرگ‌ترین تبعات افزودن سور به منطق موجهات گزاره‌ای می‌دانست. البته خواهیم گفت که این اعتراض کواپن بعدها با پاسخ‌هایی که منطق‌دانان ارائه کردند، تا حد زیادی تعدیل شد. مثال معروف کواپن در اولین انتقاداتش به ذات‌باوری چنین است:

ریاضی‌دانان قاعداً باید بالضروره عاقل باشند و ضرورتی ندارد که دارای دو پا باشند، و دوچرخه‌سواران باید بالضروره دارای دو پا باشند و ضرورتی ندارد که عاقل باشند. حال اگر فردی دارای هر دوی این خصوصیات یعنی ریاضی‌دان و دوچرخه‌سوار باشد، چه باید گفت؟ آیا باید ضرورتاً عاقل و بالأمكان دارای دو پا باشد یا برعکس؟ اگر هیچ‌گونه تعصبی نسبت به دو گروه ریاضی‌دان و دوچرخه‌سوار نداشته باشیم، هیچ مرجحی برای انتخاب برخی صفات به عنوان ضروری و برخی به عنوان محتمل نخواهیم داشت. (Quine, 1960: 199-200)

اگر منظور کواپن این باشد که:

۱. دوچرخه‌سوارها ضرورتاً دارای دو پا هستند.

۲. a دوچرخه‌سوار است.

در نتیجه،

۳. a ضرورتاً دارای دو پا است.

نوعی ابهام در کلام او وجود دارد، زیرا می‌توان آن را به دو طریق صورت‌بندی کرد:

(Barcan, 1990: 230-43)

۴. $\Box(\forall\alpha)(A_\alpha \supset B_\alpha)$ (necessity of consequence) ضرورت شرط
که معادل است با $(\forall\alpha)(A_\alpha \prec B_\alpha)$

۵. A_a

۶. $\Box B_a$

روشن است که انتاج $\Box B_a$ از مقدمات (۴) و (۵) غیرمعتبر است و مقصود کواین نیز نمی‌باشد و از طریق دوم:

۷. $(\forall\alpha)(A_\alpha \supset \Box B_\alpha)$ (necessity of consequent) ضرورت تالی

۸. A_a

۹. $\Box B_a$

جملات (۷) تا (۹) استدلال معتبری را نشان می‌دهد، ولی تمام ظرافت بحث در تصدیق جمله (۷) است. آیا واقعاً منطق موجهات محمولی چنین ادعایی را می‌پذیرد؟ اساساً مقصودمان از ضرورت داشتن صفتی برای یک شیء - آن هم در جملات باز - چیست؟ دو قسم صورت‌بندی مثال کواین به تمایز ضرورت (به جهت شرط یا تالی) برمی‌گردد که در انتهای همین بخش بدان می‌پردازیم.

به منظور تبیین دقیق‌تر سخن کواین، از تقریر پلانتینگا در «ماهیت ضرورت» بهره می‌گیریم (Plantinga, 1989: 24). وی استدلال کواین را بدین ترتیب بازسازی و صورت‌بندی کرده است:

۱. ریاضی‌دانان بالضروره عاقل هستند و چنین نیست که ضرورتاً دو پا دارند.

۲. دوچرخه‌سواران بالضروره دو پا دارند و چنین نیست که ضرورتاً عاقل باشند.

حال فرض می‌کنیم که:

۳. a ریاضی‌دان و دوچرخه‌سوار است.

پس می‌توان نتیجه گرفت:

۴. a بالضروره عاقل است و چنین نیست که ضرورتاً دو پا دارد.

۵. a بالضروره دو پا دارد و چنین نیست که ضرورتاً عاقل باشد.

x ریاضی‌دان است $A_x x =$ دو پا دارد $C_x =$

x عاقل است $B_x x =$ دوچرخه‌سوار است $D_x =$

استدلال فوق را بدین ترتیب صورت‌بندی می‌کنیم:

۱) $(\forall x)[A_x \supset (\Box B_x \wedge \sim \Box C_x)]$	مقدمه
۲) $(\forall x)[D_x \supset (\Box C_x \wedge \sim \Box B_x)]$	مقدمه
۳) $A_a \wedge D_a$	مقدمه
۴) $A_a \supset (\Box B_a \wedge \sim \Box C_a)$	ح \forall (۱)
۵) $D_a \supset (\Box C_a \wedge \sim \Box B_a)$	ح \forall (۲)
۶) A_a	ح \wedge (۳)
۷) D_a	ح \wedge (۳)
۸) $\Box B_a \wedge \sim \Box C_a$	وضع مقدم (۴) و (۶)
۹) $\Box C_a \wedge \sim \Box B_a$	وضع مقدم (۵) و (۷)
۱۰) $\Box B_a$	ح \wedge (۸)
۱۱) $\sim \Box B_a$	ح \wedge (۹)
۱۲) $\Box B_a \wedge \sim \Box B_a$	م \wedge (۱۱) و (۱۰) - تناقض

نتیجه این استدلال - همانطور که کواین مدعی است - به تناقض منجر می‌شود. پلاتینگا متذکر می‌شود که چنین تناقضی ناشی از ذات‌باوری نیست. وی صورت‌بندی مقدمات (۱) و (۲) را نمی‌پذیرد و در هیچ‌کدام از مقدمات بالا نشانی از ذات‌باوری وجود ندارد. پلاتینگا صورت‌بندی زیر را بر اساس دیدگاه مدافعان ذات‌باوری ارائه می‌کند:

۱) $(\forall x)[A_x \supset (\sim \Box B_x \wedge \sim \Box B_x \wedge \sim \Box C_x \wedge \sim \Box C_x)]$	مقدمه
۲) $(\forall x)[D_x \supset (\sim \Box B_x \wedge \sim \Box B_x \wedge \sim \Box C_x \wedge \sim \Box C_x)]$	مقدمه
۳) $A_a \wedge D_a$	مقدمه
۴) $A_a \supset (\sim \Box B_a \wedge \sim \Box B_a \wedge \sim \Box C_a \wedge \sim \Box C_a)$	ح \forall (۱)
۵) $D_a \supset (\sim \Box B_a \wedge \sim \Box B_a \wedge \sim \Box C_a \wedge \sim \Box C_a)$	ح \forall (۲)
۶) A_a	ح \wedge (۳)
۷) D_a	ح \wedge (۳)
۸) $\sim \Box B_a \wedge \sim \Box B_a \wedge \sim \Box C_a \wedge \sim \Box C_a$	وضع مقدم (۴) و (۶)
۹) $\sim \Box B_a \wedge \sim \Box B_a \wedge \sim \Box C_a \wedge \sim \Box C_a$	وضع مقدم (۵) و (۷)

بدین ترتیب با نتایج به دست آمده از صورت‌بندی مذکور، به هیچ تناقضی نمی‌رسیم و ادعای کواین در باب به تناقض انجامیدن ذات‌باوری در منطق موجهات محمولی قابل دفاع نیست. روشن است که استدلال فوق در نظام اول کریپکی معتبر است، زیرا قاعده \forall که در سطرهای (۴) و (۵) به کار رفته است، فقط در نظام اول کریپکی اعمال می‌شود.

می‌دانیم که ذات‌گرایان سستی، همه ویژگی‌های یک شیء را بالضروره بدان نسبت نمی‌دادند (هر چند که برخی متأخرین مثل لایب‌نیتس چنین اعتقادی دارند) و همچنین صفات ضروری شیء «الف» را برای شیء «ب» ضروری نمی‌دانستند و در واقع برای هر شیء، تعدادی صفات ضروری که دیگران فاقد آن هستند یا بالأمكان واجد آن می‌باشند، لحاظ می‌کردند، یعنی:

$$(۱) (\forall x)(A_x \supset \Box A_x)$$

$$(۲) (\exists \alpha)(\exists \alpha') \Box (A_\alpha \wedge \sim \Box A_{\alpha'})$$

$$(۳) (\exists \alpha)(\exists \alpha') (\Box A_\alpha \wedge A_{\alpha'} \wedge \sim \Box A_{\alpha'})$$

منطق‌دانان جمله (۲) را نشان‌دهنده ذات‌باوری «ضعیف» (weak essentialism) و (۳) را نشان‌دهنده ذات‌باوری «قوی» (strong essentialism) می‌دانند. سه جمله فوق، هر کدام نوعی از ذات‌باوری را ترسیم می‌کنند. برای تبیین انتقاد کواین، لازم است بررسی کنیم که مقصود وی کدام یک از موارد فوق است و ضمناً آیا مقصودش با مدعای منطق موجهات محمولی در این زمینه تطبیق دارد یا خیر؟ داگفین فولسدال ذات‌باوری ضعیف را چنین تعریف می‌کند: «اگر وصفی برای یک شیء ضروری باشد، بدون لحاظ این که به چه صورتی بدان ارجاع داده می‌شود، ضروری آن خواهد بود.»

و در مورد ذات‌باوری قوی می‌گوید:

«تمامی اشیاء، هر کدام به نوبه خود، ذات فردی منحصر به فردی دارند که فقط و فقط متعلق همان شیء است و محال است متعلق به شیء دیگری باشد.» (Follesdal, 1998: 58)

در ذات‌باوری ضعیف ادعا می‌کنیم که برخی اوصاف ذاتی شیء‌اند و برخی ذاتی آن نیستند (یا عرضی شیء‌اند). ما فقط مدعی هستیم که میان اوصاف شیء تفاوت وجود دارد و ضمناً همه اشیاء دارای اوصاف یکسانی نیستند، یعنی برخی صفات فقط برای برخی اشیاء ضروری است نه برای کلیه اشیاء. در ذات‌باوری قوی، علاوه بر این ادعا که هر شیء دارای

برخی اوصاف ضروری است، دارای ذات منحصر به فرد و مختص به خود نیز می‌باشد. البته باید توجه داشت که صرفاً با اشاره به وصف ضروری شیء، نمی‌توان به منحصر به فرد بودن آن دست پیدا کرد، زیرا چه بسا این خصوصیات ذاتی (مثل انسان بودن برای سقراط) خصوصیات ذاتی افراد دیگری نیز باشد، یعنی اوصاف ضروری یک شیء می‌تواند برای اشیای دیگر نیز ضروری باشد. روشن است که ذات‌باوری قوی با دیدگاه «ذوات فردی» (Haeceity/ individual essence) سازگاری دارد و ذات‌باوری ضعیف با دیدگاه «ذات نوعی» (universal essence of kinds) سازگار است. شایان ذکر است که کریپکی هم به ذات فردی و هم به ذات نوعی قائل است.

ذات‌باوری و جهت گزاره

ضرورت متافیزیکی را به دو قسم ضرورت جمله (de dicto) و ضرورت شیء (de re) تقسیم کرده‌اند که اولی وصف جمله و دومی وصف شیء است. اگر ضرورت وصف جمله باشد، بدین معنی است که جمله مورد نظر در همه جهان‌های ممکن صادق است و اگر ضرورت، وصف شیء باشد، به معنای آن است که شیء مذکور در همه جهان‌های ممکن دارای ویژگی ثابتی است. برای روشن شدن تفاوت این دو معنای ضرورت، مسابقه «صندلی» را در نظر می‌گیریم؛ تعداد افراد، یکی بیشتر از تعداد صندلی‌ها است و نهایتاً یک نفر از دور مسابقه خارج می‌شود. در این صورت درباره بازنده مسابقه، می‌توان دو گونه سخن گفت.

۱. کسی هست که ضرورتاً بازنده مسابقه است. $(\exists x) \Box A_x$

۲. ضرورتاً کسی هست که بازنده مسابقه است. $\Box (\exists x) A_x$

گزاره نخست ادعا می‌کند که کسی وجود دارد که در همه جهان‌های ممکن و تحت هر شرایطی، بازنده است؛ ولی گزاره دوم مدعی است که در هر جهان ممکن و تحت هر شرایطی، نهایتاً یک بازنده وجود خواهد داشت. روشن است که (۱) کاذب و (۲) صادق است. تفاوت معناشناختی دو گزاره بالا به تفاوت جهات شیء و جمله برمی‌گردد.

نکته مهم، نحوه معناداری جهات شیء و جمله در گزاره‌های مختلف است. بر این اساس لازم است جملات مسور و غیرمسور را به نحو جداگانه بررسی کرد. در جملات مسور، اگر عملگر ضرورت در دامنه سور قرار داشته باشد، ضرورت شیء و در غیر این صورت،

ضرورت جمله خواهیم داشت (مانند جملات (۱) و (۲)). در فرمول‌های اتمی که شامل اسم خاصند، دقیق‌تر آن است که بگوییم، اگر نامی در دامنه ضرورت باشد و یا عملگر ضرورت در دامنه سوری قرار گرفته باشد، جهت شیء و اگر هیچ نام خاص یا متغیر آزادی در دامنه ضرورت نباشد، جهت را جهت جمله می‌نامیم. در گزاره‌های شخصی با فرمول‌های اتمی شامل اسم خاص، تبیین جهت شیء و جهت جمله با سردرگمی روبه‌رو است. در جمله «فردوسی شاعر است» یا « A_4 » چگونه می‌توان ضرورت شیء و ضرورت جمله را نشان داد؟ « $\square A_4$ » تنها صورت قابل نمایش از عملگر ضرورت بر جمله فوق است و ظاهراً تمایزی میان دو جهت ذکر شده وجود نخواهد داشت. به همین دلیل است که جهت در گزاره‌های اتمی را به نحوی تعریف کردیم که در هر حالت، به معنای جهت شیء باشد.

روشن است که اگر گزاره‌ای شامل ضرورت شیء باشد، بدین معنا خواهد بود که موضوع آن وصفی را به نحو ضروری دارا بوده و به بیان دیگر آن وصف، ذاتی موضوع است. خلاصه این که ضرورت شیء (de re) رابطه تنگاتنگی با بحث ذات‌باوری دارد. کواین نیز چنین ضرورتی را چه به لحاظ فلسفی و چه به لحاظ معرفت‌شناختی مخدوش می‌داند.

ذات فردی و ذات نوعی شامل صفت یا مجموعه صفاتی است که به فرض وجود شیء در هر جهان ممکن، آنها نیز وجود خواهند داشت. یعنی جهان ممکنی نمی‌توان یافت که آن شیء موجود باشد، ولی صفات مذکور را نداشته باشد. پس صفت ذاتی شیء، وصف ضروری آن است و نه برعکس. زیرا چه بسا اموری ضروری مثل ضرورت جمله وجود داشته باشد که وصف ذاتی شیء نیست. به این ترتیب اگر در نظامی موجه، جملات شامل ضرورت شیء (de re) داشته باشیم، وصف ذاتی ضروری اشیاء - که همان ذات‌باوری است - را پذیرفته‌ایم.

آنچه که «کنین دایک» در کتاب «مبانی منطق موجّهات» برای تفکیک میان ضرورت شرط (The necessity of consequence) و ضرورت تالی (the necessity of consequent) آورده است، به تقسیم دیگری از ضرورت در جملات شرطی می‌پردازد (Konyndyk, 1986: 21-3). فیلسوفان پیشین مانند توماس آکوئیناس، آگوستین و بوئیتوس همگی به این تمایز متغظن بوده‌اند. این تمایز به قرار گرفتن شرط در دامنه ضرورت و یا قرار گرفتن ضرورت در تالی جمله شرطی برمی‌گردد.

$$1. \square (P \supset Q)$$

ضرورت شرط

$$2. P \supset \square Q$$

ضرورت تالی

هر دو جمله فوق، دارای ضرورت *de dicto* هستند. جمله (۱) در صورتی صادق است که هیچ‌گاه مقدم صادق و تالی کاذب نباشد. یعنی ممکن نیست که مقدم صادق و تالی کاذب باشد و نتیجه شدن تالی از مقدم ضروری است. مثال «کنین دایک» با توجه به منطق معرفت طراحی شده است (Konyndyk, 1986: 22). با فرض این که معرفت بشری، باور صادق موجه (*true justified belief*) باشد، چنین می‌گوید.

(در فنجان من قهوه است \supset من می‌دانم که در فنجانم قهوه است) \square

در جمله (۲)، ضرورت فقط وصف تالی است، مثل:

(در فنجانم قهوه است) \square \supset (من می‌دانم که در فنجانم قهوه است)

در چنین عبارت شرطی، اگر مقدم صادق باشد، تالی ضرورتاً صادق است. یعنی صدق مقدم، صدق ضروری تالی را نتیجه می‌دهد. روشن است که چنین حکمی قابل قبول می‌نماید، زیرا مقدم شرطی، دارای حکمی ممکن است و معرفت انسان به مطلبی، ضرورت آن را به دنبال نمی‌آورد.

«کنین دایک» در ادامه تأکید می‌کند که لازم است در ترجمه از زبان طبیعی به زبان صوری، نهایت دقت را به کار برد، وگرنه امکان خلط ضرورت تالی با ضرورت شیء وجود دارد. وی پیشنهاد می‌دهد که در حالت عادی باید ضرورت شرط را لحاظ کرد، مگر در مواردی که قرینه کافی برای جهت تالی وجود داشته باشد. قابل ذکر است که در تقریرهای مختلف از مثال دوچرخه‌سوار ریاضی‌دان کواین به چنین ابهامی در صورت‌بندی رسیده بودیم.

ذات‌باوری و نظام اول کریپکی

نظام اول کریپکی بر مقاله وی به نام «فراقضیه تمامیت در منطق موجهات» در سال ۱۹۵۹ مبتنی است (Kripke, 1959). اگر در دلالت‌شناسی نظام اول کریپکی بتوان جملات دارای جهت شیء (*de re*) را صادق دانست و یا در نحو‌شناسی آن بتوان جملاتی اثبات کرد که در دامنه جهت، متغیر آزاد وجود داشته باشد، ذات‌باوری نظام اول تأیید شده است. روشن است که چنین جملاتی در نظام اول معتبر محسوب می‌شوند. زیرا اصل‌نمای

محسوب می‌شود. قواعدی مانند تخصیص کلی نیز به صراحت و به نحو مستقیم جملات مذکور را وارد نظام منطقی می‌کنند.

فرمول‌های بارکان (BF)، عکس بارکان ((CBF) و بوریدان (BUF) در نظام اول کریپکی معتبرند و در آنها از ضرورت شیء، ضرورت گزاره (و یا برعکس) نتیجه گرفته شده است:

$$BF: (\forall \alpha) \Box \phi_{\alpha} \supset \Box (\forall \alpha) \phi_{\alpha}$$

$$CBF: \Box (\forall \alpha) \phi_{\alpha} \supset (\forall \alpha) \Box \phi_{\alpha}$$

$$BuF: \Diamond (\forall \alpha) \phi_{\alpha} \supset (\forall \alpha) \Diamond \phi_{\alpha}$$

روشن است که فرمول‌های مذکور ناظر بر ذات فردی است، زیرا جهت شیء در آن به صورت $\Box \phi_{\alpha}$ یا $\Box \phi_{\beta}$ صورت‌بندی می‌شود. نکته قابل توجه این است که می‌توان در نظام اول کریپکی، جملاتی که ناظر بر ذات نوعی هستند را نیز اثبات کرد. به عنوان مثال اگر ناطق بودن (B) را ذاتی انسان بودن (A) بدانیم، می‌توانیم ضرورت ذاتی را برای نوع انسان چنین نمایش دهیم:

$$1. \Box (\forall x)(A_x \supset B_x)$$

$$2. (\forall x) \Box (A_x \supset B_x)$$

$$3. \Box (\forall x)(A_x \supset B_x) \supset (\forall x) \Box (A_x \supset B_x)$$

و در نظام K خواهیم داشت

و نهایتاً می‌توان نوشت:

جمله (۳)، مؤید ذات نوعی است.

بنابراین جملات ناظر بر ذات فردی و جملات ناظر بر ذات نوعی در نظام اول کریپکی معتبر محسوب می‌شوند. البته نباید گمان کرد که کریپکی قائل به شناخت ذات است. وی در نظریهٔ علی دلالت که در کتاب «نامگذاری و ضرورت» مطرح کرده است و در بخش‌های پیشین بدان پرداختیم، به معرفت‌زایی ذات‌باوری اشاره می‌کند. وی تصریح می‌کند که «ضرورت اینهمانی» و «ضرورت ناهمانی» با پذیرش ذات‌باوری قابل تبیین است. از نظر او نام‌های خاص و عام دال محض‌اند و فاقد معنا می‌باشند. به این ترتیب هر اسم خاص به یک ذات فردی اشاره می‌کند و هر اسم در هر جهان ممکن به یک شیء اشاره دارد. ذات در تعیین هویت شیء (identity) نقش دارد و نه در شناسایی (identify) آن (Kripke, 1959). البته با توجه به این که کریپکی ذات اشیاء را منشأ یا مادهٔ آنها می‌داند،

می‌توان نتیجه گرفت که وی ذات را در محدوده اشیا مادی تعریف کرده است، ولی در مورد نحوه انتخاب صفات ذاتی و عرضی برای امور مجرد و هویات انتزاعی و یا اصولاً ذات‌باوری درباره آنها سخن روشنی ندارد.

نکته دیگر در ذات‌باوری کریپکی، توجه به منحصر به فرد بودن هر فرد خاص یا هر نوع می‌باشد. و برای این ویژگی لازم است هر فرد یا هر نوع حداقل یک صفت ذاتی غیرپیش‌پافتاده (non-trivial) داشته باشد؛ زیرا داشتن صفت ذاتی سطحی و پیش‌پافتاده، شیء یا نوع خاص را از بقیه موارد، متمایز نمی‌سازد.

ذات‌باوری و نظام دوم کریپکی

کریپکی با تغییراتی که در نظام اصل موضوعی و همچنین در قواعد معناشناختی نظام اول خود ایجاد کرد، نام‌های خاص و متغیرهای آزاد را از نظام دوم حذف نمود. در این تقریر اصلاح‌شده، جمله‌های حاوی نام‌های خاص یا متغیر آزاد، معتبر محسوب نمی‌شدند (Kripke, 1963). کریپکی برای رویارویی با فرمول بارکان ناچار بود برهان اثبات این جمله توسط پرایور را مجدداً مورد مذاقه قرار دهد. او در مقاله ۱۹۶۳ به صراحت ذکر می‌کند که با وجود مثال‌های نقضی که در نظام S5 (به عنوان قوی‌ترین نظام) برای BF و CBF ارائه کردیم، مع‌هذا پرایور BF را در S5 اثبات نموده است. او منشأ خطا را چنین می‌داند:

«... خطا در واقع در اعمال قاعده ضرورت (necessiation rule) روی جمله A $(\forall x)A_x \supset A_y$: روی داده است [در اثبات CBF]. در جمله‌ای مانند A، به متغیرهای آزاد، تعبیر عمومیت را نسبت می‌دهیم. اگر A به عنوان قضیه لحاظ شود، در واقع به نحو خلاصه‌ای به بستار کلی متعارف آن (ordinary universal closure) اشاره شده است: $A': (\forall y)[(\forall x)A_x \supset A_y]$ »

(Kripke, 1963: 68-69)

کریپکی چهارمین اصل‌نمای نظام اول را به دلیل امکان استنتاج قضایای دارای متغیر آزاد نمی‌پذیرد:

$$A_4: (\forall \alpha)\phi_\alpha \supset \phi_\beta$$

مابازای سورهای کلی و جزئی نیز از مسائلی است که کریپکی با آن روبه‌رو بوده است. طبق معناشناسی نظام اول، ممکن است $(\forall \alpha)\phi_\alpha$ صادق باشد، ولی ϕ_α یا ϕ_β کاذب باشند؛ زیرا سورها می‌توانند در هر جهان ممکن، فقط به افراد همان جهان اشاره کنند، به دلیل این که دایره مصادیق متغیرها فقط افراد همان جهان است، اما α یا β می‌توانند اشیایی بیرون از دامنه جهان مذکور باشند. کریپکی به تبع کواین تدبیری اتخاذ می‌کند تا نظام پیشنهادی وی فاقد جمله‌هایی با متغیر آزاد باشد:

... می‌توان از این گونه مشکلات اجتناب کرد، البته اگر به تبع کواین، نظریه تسویر (quantification theory) را چنان جمله‌بندی کنیم که تنها جملات بسته (closed formulae) قابل بیان باشند. بهترین توجیه، بیان جملات حاوی متغیر آزاد برای تسهیل در امر است؛ یعنی همواره می‌توان جمله A_x با متغیر آزاد x را با جمله $(\forall x)A_x$ جایگزین نمود. (Kripke, 1963: 69)

بدین ترتیب، کریپکی جملات حاوی متغیر آزاد را بیان اختصاری جملات سوردار - بر مبنای همان متغیر آزاد - می‌داند. وی اصل بستار کلی (universal closure) را به جای اصل مذکور پیشنهاد می‌دهد:

$$A_4^* : (\forall \alpha') [(\forall \alpha)\phi_\alpha \supset \phi_{\alpha'}]$$

در جمله بالا، α' در $\phi_{\alpha'}$ مسور به سور $(\forall \alpha')$ است که طبق قواعد معناشناسی جدید باید مابازای خود را از افراد همان جهان مفروض به دست آورد. کریپکی در واقع به دلیل مشکلات فلسفی و مثال‌های نقضی که برای فرمول‌های بحث‌انگیز وجود داشت، ناچار بود نظام اول را چه به لحاظ نحوی و صوری و چه به لحاظ معنایی، مورد تجدید نظر قرار دهد و لزوماً دیگر نمی‌توانست برهان پرایور را بپذیرد. وی با تغییری که در A_4 ایجاد کرد، راه را برای ورود هر گونه متغیر آزادی بست و بدین ترتیب، برهان پرایور که در برخی سطرها از A_4 استفاده کرده بود، مخدوش گردید. نظام دوم کریپکی به لحاظ اصل موضوعی (با جایگزین کردن بستار کلی به جای A_4) و هم به لحاظ استنتاج طبیعی (با افزودن قیودی به قواعد استنتاج منطقی محمولات و در موجهات گزاره‌ای) مانع ورود متغیر آزاد در نظام موجهات محمولی درجه اول می‌شود. روشن است که تخصیص کلی (UI) و همچنین فرمول‌های چهارگانه BF و BUF و عکس آن دو نیز در نظام دوم معتبر نخواهند بود. ضمناً ثوابت فردی (individual constant) یا اسامی خاص (proper names) نیز از واژگان زبان صوری این نظام نیستند.

بدین ترتیب در نظام دوم، کلیه فرمول‌های بحث‌انگیز و نیز نتیجه گرفتن جهت شیء (de re) از جهت جمله (de dicto) یا برعکس، توجیه معنایی ندارند و قابل اثبات نیستند.

نتیجه‌گیری

میان بحث ذات‌باوری کریپکی با نظریه او درباره دلالت‌های زبان بر مدلولش (دلالت اسم‌های خاص و عام) و همچنین مسأله ضرورت و امکان (معناشناسی گزاره‌های ممکن) ارتباط وثیقی وجود دارد. وی مطابق با مشی فیلسوفان تحلیلی با مفاهیم اسم خاص، اسم عام، جهان‌های ممکن، دلالت و دال ثابت به بحث ذات‌باوری می‌پردازد و در این راستا شناخت همه خصوصیات ذاتی اشیاء را غیرممکن می‌داند.

نظریه دلالت کریپکی به بحث «دال ثابت» برمی‌گردد. وی با تفاوت قائل شدن میان «معناهدنگی» و «تثبیت مدلول» برای اوصاف، تأکید می‌کند که اوصاف در تشکیل معنای اسم و تثبیت مدلول آن نقشی ایفا نمی‌کنند. از آنجایی که وی به ثابت بودن مدلول اسم خاص در جهان‌های ممکن قائل است، نظریه دال ثابت او با نظریه ذات فردی‌اش ارتباط پیدا می‌کند و بقای ذات فردی را حافظ هویت افراد می‌داند. به این ترتیب، ثابت بودن مدلول یک اسم در هر جهان ممکن، به معنی وجود خصوصیات و ویژگی‌های ثابت او در همه این جهان‌هاست. کریپکی علی‌رغم پذیرش وجود اوصاف ذاتی و عرضی در اشیاء، نقش تثبیت‌کنندگی اوصاف برای مدلول‌هایشان را در همه جهان‌های ممکن نمی‌پذیرد. وی در میان نظام‌های مختلف دلالت‌شناسی برای منطق موجّهات، دلالت جهان‌های ممکن را برمی‌گزیند و در نظام دوم وی هیچ قضیه‌ای که مستلزم ذات‌گرایی باشد، اثبات نمی‌شود. پس می‌توان نتیجه گرفت که نظام دوم کریپکی نمی‌تواند به ذات‌باوری متعهد باشد و بدیهی است در چنین نظامی، اعتقاد به ذات‌باوری منحل می‌گردد.

البته این سؤال باقی می‌ماند که دیدگاه نهایی کریپکی در این زمینه‌ها چیست؟ زیرا وی چند سال بعد از مقاله ۱۹۶۳، از ذات فردی و نام‌های خاص و همچنین ذات نوعی و نام‌های عام دفاع می‌کند و از ابعاد مختلف فلسفی، متافیزیکی و معرفت‌شناختی به آنها می‌پردازد (Kripke, 1972&1977). تنها توجیهی که در جمع کردن این دو دیدگاه ظاهراً متمایز و متناقض می‌توان داشت، رویکردهای مختلف او به مسأله می‌باشد. شاید در مقاله ۱۹۶۳ با رویکرد منطقی و معناشناسی صوری (formal semantics) و در سخنرانی‌های

۱۹۷۲ با رویکرد معناشناسی شهودی (intuitional semantics) و حتی عمل‌گرایانه (pragmatics) به بحث پرداخته است.

منابع

- ارسطو (۱۳۷۹)، متافیزیک، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: حکمت.
موحد، ضیاء (۱۳۸۱)، منطق موجهات، تهران: هرمس.
نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۳)، مبانی منطق موجهات، تهران: تربیت مدرس.
- Barcan (Marcus), R.C. (1990), "A Backward Look at Quine's Animadversions on Modalities", *Perspectives on Quine*. Robert B. Barrett and Roger F. Gibson. (eds.), Oxford: Blackwell publisher, pp. 230-43.
- Follesdal, Dogfin (1968), "Essentialism & Reference", in *The Philosophy of W.V. Quine*, L. E. Hahn & P. A. Schilpp (eds.), Library of Living Philosophers, X (La Salle, III, Open Court), pp. 97-115.
- Forbes, Gream (1999) "Essentialism" in *A Companion to the Philosophy of Language*, Bob Hale and Crispin Wright, Oxford: Blackwell publisher.
- Konyndyk, Kenneth (1986), *Introductory Modal Logic*, U.S.A, university of Notre Dam Press.
- Kripke, S.A. (1980) *Naming and Necessity*, Oxford: Blackwell, and Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kripke, Saul (1959), "A Completeness Theorem in Modal Logic", *The Journal of Symbolic Logic*, vol. 24, no.1, pp. 1-14.
- Kripke, Saul (1971), "Identity and Necessity", in *Naming, Necessity and Natural Kinds*, Stephen Schwartz (ed.), Ithaca, Cornell U.P., 1977.
- Kripke, Saul (1963), "Semantical Considerations on Modal Logic", *Acta Philosophica Fennica*, (1971), 16, pp. 83-94, rep. Linskey, (ed.) reference and modality, OUP, pp. 63-72.
- Plantinga, Alvin (1989), *The Nature of Necessity*, Oxford: Clarendon Press.
- Wolfram, Sybil (1956), *An Introduction to Philosophical Logic*, London, Routledge, 1989, rep. 1990. Woodger, Oxford: Clarendon Press.